

# بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فریقین\*

سیدفیاض حسین رضوی\*\*

## چکیده

حکمت شفاعت، ایجاد روزنه‌ای از امید و آرزوهاست که مورد اتفاق نظر همه فرق اسلامی است. اما در مورد اینکه چه کسانی از مؤمنان، مشمول شفاعت قرار می‌گیرند، بین آنها اختلاف نظر وجود دارد. این مقاله کوشیده است تا دیدگاه معتزله را با سایر فرق اسلامی تطبیق و نقد و بررسی نماید.

واژه‌های کلیدی: شفاعت، معتزله، شیعه، اهل سنت.

تاریخ تأیید: ۸۵/۰۷/۲۳

\* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۶/۱۴

\*\* دانش‌پژوه دوره دکتری تفسیر تطبیقی مدرسه عالی امام خمینی (ره)، قم.

## مقدمه

شفاعت در روز قیامت، روزنه‌ای از امید و آرزوست که آیین اسلام به روی گنهکاران گشوده تا از رحمت الهی ناامید نگردند و در اثر بی‌نصیب دانستن خود از آمرزش الهی در گناه و معصیت فرو نروند؛ بنابراین حکمت تشریح شفاعت، همان حکمت تشریح توبه در زندگی دنیاست.

آری این شفاعت، لطف رسول خدا ﷺ در حق امت خود است که از طرف خداوند به ایشان عنایت شده است. البته باید اعتراف کرد که این مسئله اصیل اسلامی به‌سان برخی دیگر از معارف بلند آن با برخی از پیرایه‌های غلط همراه شده است؛ از همین رو بر دانشمندان است که اذهان مردم را در این زمینه روشن سازند و مطالب درست را از نادرست مشخص نمایند.

برخی شاید چنین تصور کنند: روز رستاخیز، شافعان راستین الهی، یزیدها، حجاجها و چنگیزها و... را زیر پر و بال شفاعت خود قرار خواهند داد و... ولی آنان در این اندیشه سخت در اشتباه‌اند؛ زیرا شفاعت شافعان واقعی از آن کسانی است که در روح و روان آنان نیروی جهش به سوی کمال و پاکی باشد، ولی کسانی که در سراسر وجود آنان نقطه قوت و کمالی پیدا نمی‌شود، هرگز نورانیت شافعان، وجود تاریک آنان را روشن نخواهد کرد.

خداوند منان ما را در زمره کسانی قرار دهد که شفاعت شافعان شامل آنها شود و هرگز در زمره ناهلان قرار ندهد. آمین.

طهر

## مفهوم شناسی شفاعت

واژه «شفاعت» مأخوذ از ماده «شفع= جفت» به معنای انضمام چیزی به چیز دیگر است. خلیل در مورد معنای «شفع» می‌گوید:

الشفع: ما كان من العدد ازواجاً. تقول: كان وترأ فشفعت بالآخر حتى صار شفعا. و في القرآن «والشفع والوتر»<sup>۱</sup>.

راغب بعد از بیان معنای فوق در مورد «شفاعت» می‌گوید:

والشفاعة الانضمام الى آخر ناصراً له وسائلاً عنه. واكثر ما

يستعمل في انضمام من هو اعلى حرمه ومرتبة الى من هو ادنى.<sup>۲</sup>

این معنا نیز در تعریف حقیقی و اصطلاحی «شفاعت» ملحوظ است. گویا با انضمام شفاعت و لطف و درخواست پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از خداوند متعال به نفع گنهکاران، کاستیها و کمبودهای عملی مؤمنان برای بخشش و داخل شدن به بهشت و یا خارج شدن از جهنم، جبران می‌شود.

اما تعریف حقیقی و اصطلاحی «شفاعت» چیست؟ سیدمرتضی درباره آن می‌گوید:

طلب رفع المضار عن الغير من هو اعلى رتبه منه لأجل طلبه.<sup>۴</sup>

سید جرجانی نیز می‌گوید:

وهی (الشفاعة) عندنا لأهل الكبائر من الأمة فی اسقاط العقاب عنهم.<sup>۵</sup>

مسلمانان در حقیقت شفاعت بر عنصر «رفع ضرر و اسقاط عقاب»، تأکید دارند، بر خلاف

فرقه معتزله که حقیقت شفاعت را صرفاً ترفیع درجات و ثواب می‌دانند.<sup>۶</sup>

### اهمیت بحث

ممکن است بسیاری از بحثهایی که محققان دنبال می‌کنند صرفاً از نظر علمی و نظری بوده و ثمره عملی آن چنانی نداشته باشد. اما در مورد مسئله شفاعت، باید بگوییم علاوه بر وجود بحث پیچیده علمی و نظری، این امر دارای ثمره عملی جدی و مهمی است. بنابراین اگر حقیقت، شرایط و حدود و ثغور آن از نظر علمی و نظری مشخص نشود، ممکن است باعث گمراهی جمع کثیری از مسلمانان شود، چرا که این فکر خصوصاً در حوزه شیعی به طور جدی یافت می‌شود که شفاعت پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام باعث بخشودگی گناهان و ورود آنها به بهشت می‌گردد. این فکر احیاناً باعث می‌شود که ما به فکر عمل به دستورهای الهی نباشیم و صرفاً به فکر احیای مراسم سوگواری و موالید پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام باشیم. عدم شناخت دقیق سخنان پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، از قبیل این فرمایش رسول خدا ﷺ «انما شفاعتی لأهل الكبائر من امتی»، باعث می‌شود بسیاری ندانسته، فرمانهای الهی را در خصوص رابطه انسان با خود، خدا و مردم نادیده بگیرند و دچار گمراهی و ضلالت گردند.

بنابراین بحث شفاعت، بنابر برداشتی که مسلمانان از آن دارند، یکی از بحثهای جدی قرآنی و کلامی است که شایسته است در مورد آن به طور صحیح و دقیق، تحقیق و بررسی شود تا حدود و ثغور آن معین شود و احیاناً کسانی که برداشت درستی از شفاعت ندارند، فکر آنها اصلاح شود و از گمراهی نجات یابند.

### محل نزاع

در مورد اصل شفاعت (یعنی اینکه رسول خدا ﷺ و نیز نزد شیعه، ائمه اطهار علیهم السلام مؤمنان را در قیامت مشمول شفاعت خود قرار می‌دهند)، بین همه فرق مسلمانان اتفاق نظر وجود دارد، اما در مورد اینکه چه کسانی از مؤمنان مشمول شفاعت آنها قرار می‌گیرند، بین آنها اختلاف جدی وجود دارد. معتزله، با تکیه بر اصول خویش، شفاعت را مخصوص مؤمنانی می‌دانند که

مرتکب گناه کبیره نشده‌اند و یا بعد از ارتکاب گناه توبه کرده‌اند. اما سایر فرق (اعم از شیعه و سنی)، با توجه به احادیث فراوان شفاعت، آن را مخصوص مرتکب گناهان کبیره می‌دانند (یعنی کسانی که گناهان بزرگی را مرتکب شده‌اند و بدون توبه از دنیا رفته‌اند). بنابراین بحث شفاعت در این نوشتار نیز در مورد همین دو دیدگاه و دلایل آنها خواهد بود.

## دیدگاهها

### الف) دیدگاه معتزله

معتزله معتقدند که شفاعت از آن مؤمنانی است که گناهان کبیره را انجام نداده‌اند و یا اگر هم انجام داده‌اند، بعد از توبه از دنیا رفته‌اند. شفاعت نزد آنها به معنای ترفیع درجه و ازدیاد ثواب است. آنها برای اثبات دیدگاه خود، آیاتی چند از قرآن کریم را مورد استدلال قرار می‌دهند. ما ابتدا اصل دیدگاه آنها را بیان می‌کنیم و سپس دلایل آنها را متذکر می‌شویم و بررسی می‌کنیم. قاضی عبدالجبار در این باره می‌گوید:

لاخلاف بين الأمة في أنّ الشفاعة ثابتة للأئمة و إنما الخلاف في أنّها تثبت لمن؟... ثم قال فعندنا أنّ الشفاعة للتائبين من المؤمنين.<sup>۷</sup>

و در جای دیگر می‌گوید:

...فحصل لك بهذه الجملة العلم بأنّ الشفاعة ثابتة للمؤمنين دون الفساق من أهل الصلوة.<sup>۸</sup>

این دیدگاه (یعنی اختصاص شفاعت به مؤمنین غیر فاسق) بر چند اصل استوار است:

۱. مؤمن یا انجام دادن گناهان کبیره از دایره ایمان خارج می‌شود، زیرا در حقیقت، در نزد معتزله عمل نقش مقوم ایمان را ایفا می‌کند و مؤمن با انجام دادن عمل بد (گناهان کبیره)، از دایره ایمان خارج می‌گردد و فاسق می‌شود و باید همانند کفار و مشرکان به جهنم برود و همیشه در آن بماند.<sup>۹</sup>

۲. خداوند به این افراد وعید (وعده عقاب) داده است و آنان که بدون توبه از دنیا رفته‌اند، باید به جزای اعمال خود برسند؛ زیرا تخلف از وعید برای خداوند جایز نیست و اگر تخلف کند دروغ گفته است (العیاذ بالله).<sup>۱۰</sup> معتزله بر اساس این دو اصل نتیجه می‌گیرند که شفاعت از آن مؤمنانی است که گناهی مرتکب نشده‌اند و یا پس از ارتکاب، پیش از مرگ توبه کرده‌اند.

## بررسی

نقد و بررسی این دو اصل گرچه از حوصله این نوشتار خارج است و بحث جداگانه‌ای

می‌طلبید، اما به طور مختصر در مورد اصل اول می‌گوییم آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که نشان می‌دهد عمل، مقوم ایمان نیست، اگر چه در ازدیاد ایمان نقش مؤثری دارد. خداوند متعال در آیاتی از قرآن کریم می‌فرماید:

۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۱۱</sup> با این توضیح که عطف، مقتضی مغایرت میان معطوف و معطوف علیه است. اگر عمل جزو ایمان باشد، تکرار لازم می‌آید و احتمال آنکه آیه از مواردی باشد که خاص پس از عام ذکر شده باشد، نیاز به مجوز دارد.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>۱۲</sup> در این آیه خداوند به مؤمنان فرمان می‌دهد که تقوا پیشه کنند، یعنی فرائض را انجام دهند و از محرمات دوری کنند و این نشان می‌دهد که ایمان در مرحله قبل مستقر بوده است.

۳. «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»<sup>۱۳</sup> در این آیه، جمله «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» حالیه است و مقصود آن است که «هر کس در حالی که مؤمن است عمل شایسته انجام دهد...» و این نشان دهنده مغایرت ایمان با عمل است.

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرَّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدَ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكَم وَرَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَم وَعَفَىٰ عَنِّي بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱۴</sup>

در آیه مذکور به این امر اشاره شده است که با وجود ارتکاب عمل قتل (عمدی) که از گناهان کبیره به حساب می‌آید، برای قاتل تعبیر مؤمن به کار رفته است؛ بنابراین نمی‌توان عمل را مقوم ایمان دانست.

همچنین روایاتی چند در منابع فریقین بر این مطلب تصریح دارد که ایمان غیر از عمل صالح است و عمل، نقش مقوم برای ایمان ایفا نمی‌کند. به عنوان مثال جعفر الکناسی می‌گوید:

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: کمترین چیزی که عبد به وسیله آن در دایره ایمان قرار می‌گیرد چیست؟ امام فرمودند: شهادت بدهد به اینکه جز خدا معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و به اطاعت اقرار کند و امام زمان خودش را بشناسد. هنگامی که این کار را کرد، پس او مؤمن است.<sup>۱۵</sup>

اما در مورد اصل دوم می‌گوییم:

اولاً: تخلف از وعید (نه از وعده)، قبیح نیست، زیرا هر انسان عاقلی عفو و بخشش پس از وعید و تهدید را در شرایط خاصی نیکو می‌شمارد. اگر چنین چیزی بر خداوند متعال، زشت و ناپسند باشد، باید نزد هر عاقلی ناپسند باشد. شاید علت اینکه تخلف از وعید، قبیح نیست، در حق بودن آن است. گذشت از حق، در صورتی که بجا باشد، نیکو و پسندیده است، نه زشت و ناپسند.

ثانیاً: تخلف از وعید را نمی‌توان نوعی کذب به حساب آورد؛ زیرا وعید از انشائات است که قابل صدق و کذب نیست تا گفته شود خداوند متعال با گذشتن از حق خود (تخلف در وعید)، دروغ گفته است (العیاذ بالله).

به این ترتیب هر دو اصل معتزله که با توجه به آن شفاعت در قیامت را صرفاً از آن مؤمنان با عمل می‌دانستند، باطل شد. معتزله برای اثبات دیدگاه خود به چند آیه و دلیل عقلی تمسک کرده‌اند که ما آنها را یکی پس از دیگری بیان می‌کنیم و مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

### دلایل معتزله

#### الف) آیات

معتزله آیات زیر را برای اثبات مدعای خود که شفاعت به مرتکب کبیره نمی‌رسد مورد استدلال قرار می‌دهند:

۱. خداوند متعال می‌فرماید: «*لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُوَخِّدُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ*».<sup>۱۶</sup>

معتزله به اطلاق آیه برای شمولیت، فاسق (مؤمن مرتکب کبیره) استدلال می‌کنند. قاضی عبدالجبار در خصوص این آیه می‌گوید:

الآية تدل على أن من استحق العقاب لا يشفع النبي ﷺ له ولا ينصره؛ لأن الآية وردت في صفة اليوم ولا تخصيص فيها، فلا يمكن صرفها إلى الكفار دون أهل الثواب و هي واردة فيمن يستحق العذاب في ذلك اليوم، لأن هذا الخطاب لا يليق إلا بهم.<sup>۱۷</sup>

زمخشري نیز از طریق طرح سؤال در ذیل آیه، آن را بر مطلب خود دلیل گرفته و می‌گوید:

فإن قلت هل فيه دليل على أن الشفاعة لا تقبل للعصاة؟ قلت نعم لأنه نفى أن تقضى نفس عن نفس حقاً أخلت به من فعل أو ترك ثم نفى أن تقبل منها شفاعتة شفيح، فعلم أنها لا تقبل للعصاة.<sup>۱۸</sup>

### بررسی

این آیه گرچه به ظاهر اولیه خود اطلاق دارد و شامل مؤمن فاسق نیز می‌شود، ولی سلسله شواهد و قرائنی موجود است که می‌رساند اطلاق در آیه مد نظر نبوده و آیه صرفاً در باره کفار است:

طهری

الف) سیاق آیات - آیات قبل و بعد از این آیه در مورد بنی اسرائیل است، پس آیه مورد بحث نیز باید در خصوص آنها باشد. ما نباید از سیاق دست بکشیم مگر اینکه دلیل قوی تری بر خلاف سیاق در کار باشد که در اینجا وجود ندارد.

ب) اجماع مفسران - مفسران اجماع دارند که آیه فوق به کفار تعلق دارد و شفاعت از آنها نفی شده است. شیخ طوسی رحمته در خصوص آیه می گوید:

«ولا يقبل منها شفاعة» مخصوص عندنا بالكفار؛ لأن حقيقة الشفاعة عندنا أن يكون في اسقاط المضار دون زيادة المنافع والمؤمنون عندنا يشفع لهم النبي صلی الله علیه و آله فيشفعه الله تعالى وسقط بها العقاب عن المستحقين من أهل الصلوة لما روی من قوله صلی الله علیه و آله «ادخرت شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي». <sup>۲۰، ۱۹</sup>

طبری نیز در این مورد می گوید:

إنما هي لمن مات على كفره غير تائب الى الله عز وجل. <sup>۲۱</sup>

قرطبی می گوید:

أجمع المفسرون على أن المراد بقوله تعالى «واقتوا يوماً لا تجزى نفس عن نفس شيئاً» النفس الكافرة لا كل نفس. <sup>۲۲</sup>

مرحوم طبرسی، <sup>۲۳</sup> ابن جوزی <sup>۲۴</sup> و ابن کثیر <sup>۲۵</sup> نیز آیه را در مورد کفار تفسیر کرده اند.

ج) بر فرض اینکه آیه اطلاق داشته باشد، می گوئیم احادیث زیادی <sup>۲۶</sup> که در منابع فریقین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است و شفاعت را برای مذنبین و مرتکبان کبائر می داند، اطلاق آیه را تقیید می زند.

۲. «يا أيها الذين آمنوا أنفقوا مما رزقناكم من قبل أن يأتي يوم لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة والكافرون هم الظالمون». <sup>۲۷</sup>

معتزله به این آیه نیز بر حرمان مؤمن فاسق (مرتکب کبیره) از شفاعت استدلال می کنند و می گویند این آیه دلیل بر حرمان شفاعت مؤمنانی است که انفاق (زکات واجب) نمی کنند. زمخشری در این زمینه می گوید:

أراد الاتفاق الواجب لأنصال الوعيد به... وإن أردتم أن يحط عنكم ما في ذمتكم من الواجب لم تجدوا شفيماً لكم في حط الواجبات لأن الشفاعه ثمة في زيادة الفضل لا غير.

وی همچنین در مورد جمله «والكافرون هم الظالمون» می گوید:

أراد والتاركون الزكوة هم الظالمون فقال والكافرون للتغليظ، كما قال في آخر آية الحج «ومن كفر» مكان و من لم ينجح ولأنه جعل ترك الزكوة من صفات الكفار في قوله «وويل للمشركان الذين لا يؤتون الزكاة».<sup>٢٨، ٢٩</sup>

### بررسی

به نظر می‌رسد گرچه ابتدای آیه در مورد مؤمنان است، اما ادامه آیه می‌رساند که شفاعت مورد نفی قرار گرفته، در مورد کفار و مشرکان است.

با بررسی قسمتهای مختلف آیه (قسمت «یا ایها الذین آمنوا أنفقوا ممّا رزقناکم»، قسمت «من قبل أن یأتی یوم لا ینفع فیهِ ولا خلة ولا شفاعة» و قسمت «والکافرون هم الظالمون») روشن می‌شود که علی‌الظاهر هر کدام به مطلبی اشاره دارند. قسمت اول درباره مؤمنان و حکم انفاق (واجب یا مستحب یا هر دو) است. قسمت دوم بیانگر صفت روزی است که در آن هیچ نوع بیع، خلت و شفاعتی نیست. قسمت سوم نیز این معنا را بیان می‌کند که همانا کفار ظالم هستند. با این بررسی پی می‌بریم که شفاعت از کافران به دور است؛ زیرا اگر بگوییم هر سه قسمت آیه با هم در ارتباطاند و علاوه بر معنای خاص خودشان یک مفهوم کلی را نیز می‌رسانند، در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود (طبق تفسیری که معتزله ارائه می‌کنند): «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه به شما رزق دادیم، قبل از اینکه روزی بیاید که هیچ نوع بیع، خلت و شفاعتی (برای شما) در آن نیست. (حال اگر انفاق نکردید و کافر شدید) همانا کافران (یعنی شما که انفاق نکردید) ظالم هستند.»

این تفسیر، ترتیب منطقی ندارد، زیرا در چینش منطقی صحیح، عدم انفاق باعث ظلم به دیگران می‌شود و مثلاً برای بیان اهمیت و تغلیظ در مورد این چنین افراد می‌باید تعبیر کفر به کار می‌رفت، یعنی تعبیر این طور می‌آمد «والظالمون هم الکافرون» (یعنی حال که زکات ندادید و ظالم شدید، پس کافر هم هستید) نه اینکه «والکافرون هم الظالمون». این مطلبی است که عطابن دینار متوجه آن بوده و به درگاه خدا شکر به جا آورد و گفت: الحمد لله الذی قال «الکافرون هم الظالمون» ولم یقل «الظالمون هم الکافرون».<sup>٣٠</sup> در این صورت، استدلال مذکور به آیه درست بود و متوجه مؤمنان مرتکب کبیره نیز می‌شد. علاوه بر این، در اینجا سه سؤال اساسی مطرح است:

١. آیا عدم انفاق با وجود اعتقاد به آن، باعث کفر می‌شود؟
٢. آیا فی‌الواقع در خارج صرفاً این افراد ظالم هستند، زیرا آیه صراحتاً ظلم را در چنین افرادی منحصر می‌داند: «والکافرون هم الظالمون»؟

طرح

سال هفتم - شماره ٢٥ - بهار ١٣٨٧

ع.



۳. با توجه به اینکه بیع، خلت و شفاعت، صفت روز قیامت است و از آن نفی شده‌اند، چگونه این امور را صرفاً از مرتکبان کبیره منفی بدانیم؟  
در مورد سؤال اول باید بگوییم حتی معتزله که به آیه استدلال کرده‌اند نیز به این مطلب که مرتکب کبیره با ندادن زکات کافر شده، اعتقاد ندارند، بلکه او را در بینابین ایمان و کفر قرار می‌دهند، یعنی او را فاسق می‌نامند؛ نه کافر و نه مؤمن.

اما در مورد سؤال دوم باید بگوییم این مطلب نیز درست نیست، زیرا در علم معانی و بیان، حصر با ضمیر مفرد میان مبتدا و خبر برای بیان این مطلب است که خبر صرفاً در مبتدا یافت می‌شود، چون این صفت حقیقتاً جز در مبتدا یافت نمی‌شود و یا برای بیان این است که صفت به طور کامل و اتم در مبتدا وجود دارد؛ لذا از نظر ادبی نمی‌توان بر چنین مبتدایی عطف نمود. مثلاً نمی‌توان گفت: «زیدٌ هو الشجاع وعمرٌ»؛ چون خبر و صفت را در مبتدا محصور کرده‌ایم و دیگر معنا ندارد کسی دیگر را در اوصاف این صفت با مبتدا شریک کنیم.<sup>۳۱</sup> بنابراین وقتی خداوند می‌فرماید «والکافرون هم الظالمون» می‌گوییم هیچ کس صرفاً این چنین افرادی را ظالم نمی‌داند و همچنین این افراد مصداق کامل و اتم ظلم هم نیستند؛ زیرا قرآن صرفاً ظلم و شرک را مصداق اتم و اکمل ظلم معرفی می‌کند: «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»<sup>۳۲</sup>؛ «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى... وَهَمَّ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>۳۳</sup>.

اما در مورد سؤال سوم نیز می‌گوییم: اگر نفی شفاعت، صفت آن روز است (یعنی آن روز این چنین است که شفاعتی در کار نیست)، پس چرا شما شفاعت را در خصوص مؤمنانی که گناهان کبیره انجام ندادند، پذیرفتید و صرفاً مرتکبان کبیره را محروم می‌سازید؟  
بنابراین، تفسیری که معتزله از آیه ارائه می‌دهند درست نیست، خصوصاً آنها نمی‌توانند هیچ توجیهی در مورد جمله «والکافرون هم الظالمون» ارائه کنند. قاضی عبدالجبار برعکس زمخشری متوجه این نکته بوده و لذا می‌گوید جمله «والکافرون هم الظالمون» ربطی به ماقبل ندارد و صرفاً یک مبتدا و خبر است و بس.<sup>۳۴</sup> اما این توجیه هم درست نیست؛ زیرا در این صورت جمله هیچ نقشی در مفهوم و تفسیر کلی آیه ندارد و بود و نبود آن در آیه فرقی نمی‌کند و البته این کار از خداوند حکیم به دور است.

ولی اگر بگوییم هر سه قسمت آیه با هم مرتبطند و جمله اخیر «والکافرون هم الظالمون» را بر این مطلب قرینه بگیریم که در روز قیامت هیچ نوع شفاعتی برای کفار و مشرکان وجود ندارد، معنای آیه به هیچ مشکلی دچار نمی‌شود. این معنا را نیز می‌توان از آیات دیگر که در مورد کفار و مشرکان وجود دارد، استنباط کرد. مثلاً خداوند از قول کفار و مشرکان می‌فرماید:

«وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَتَفَعَّمُ شَفَاعَةَ الشَّافِعِينَ»<sup>۳۵</sup>؛ «قَالُوا وَهَمَّ فِيهَا يَحْتَضِمُونَ... فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»<sup>۳۶</sup> و نیز می‌فرماید «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ».<sup>۳۷</sup>

اما در مورد ارتباط قسمت اول «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، با دو قسمت اخير بايد بگويم اين سؤالی است که مفسر بزرگ طبري متوجه آن بوده و در صدد پاسخ آن برآمده است. او در اين باره می‌گويد:

فإن قال قائل و كيف صرف الوعيد إلى الكفار والآية مبتدأة بذكر أهل الايمان؟ قيل له قد تقدمها ذكر صنفين من الناس: أحدهما أهل كفر و الآخر أهل ايمان، و ذلك قوله «ولكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر»<sup>۳۸</sup> ثم عقب الله تعالى ذكره الصنفين بما ذكرهم به، يحض أهل الايمان به على ما يقربهم اليه من النفقة في طاعته و في جهاد اعدائه من أهل الكفر به قبل مجي اليوم الذي وصف صفته و أخبر فيه عن حال اعدائه من أهل الكفر به، اذ كان قتال أهل الكفر به في معصيته و نفاقهم في الصد عن سبيله، فقال تعالى ذكره «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا» انتم «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» في طاعتي، اذ كان أهل الكفر بي ينفقون في معصيتي، «مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ» فيدرك أهل الكفر فيه ابتياع ما فرطوا في ابتياعه في دنياهم، «وَلَا خَلَّةٌ» لهم يومئذٍ تنصرهم مني و لا شافع لهم يشفع عندي فتنجيهم شفاعته لهم من عقابي، وهذا يومئذٍ فعلى بهم جزاء ألم على كفرهم، وهم الظالمون أنفسهم دوني، لأنني غير ظلام لعبيدي.<sup>۳۹</sup>

بنابراین، رابطه سه قسمت آیه، بدون اینکه مشکلی متوجه آن گردد، درست می‌شود و در نهایت این کفار هستند که از شفاعت در روز قیامت محروم هستند.

۳. «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ».<sup>۴۰</sup>

معتزله به این آیه نیز استدلال کرده‌اند که شفاعت به ظالمین نمی‌رسد و صرفاً به مؤمنان با عمل تعلق دارد. قاضی عبدالجبار می‌گوید:

إن الله تعالى بين في هذه الآية أن الظالم لا يشفع له النبي ﷺ و أن الشفاعة لا تكون إلا للمؤمنين لتحصل لهم مزية في التفضل و زيادة في الدرجات مع ما يحصل له من التعظيم و الاكرام.<sup>۴۱</sup>

زمخشری نیز می‌گوید اگر در مورد آیه «وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» سؤال شود، می‌گوئیم:

طبري

سال هفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

يحتمل أن يتناول النفي الشفاعة و الطاعة معاً و (يحتمل) أن يتناول الطاعة دون الشفاعة... فإن قلت على أى احتمالين يجب حمله؟ قلت على نفي الأمرين من قبل أن الشفعاء هم أولياء الله وأولياء الله لا يحبون ولا يرضون إلا من أحبه الله ورضيه، وإن الله لا يحب الظالمين فلا يحبونهم، وإذا لم يحبوهم لم ينصروهم و لم يشفعوا لهم، قال الله تعالى «وما للظالمين من أنصار»<sup>٣٦</sup> وقال «ولا يشفعون إلّا لمن ارتضى»<sup>٣٣</sup> وإن الشفاعة لا تكون إلا في زيادة التفضل.<sup>٣٣</sup>

### بررسی

با بررسی واژه ظلم و کاربرد آن در قرآن کریم، این نتیجه به دست می‌آید که خداوند انسان را صرفاً بر ظلم و شرک مؤاخذه می‌کند نه بر غیر آن. آری، این ظلمی است که باعث محرومیت انسان از شفاعت در روز قیامت می‌شود.

خداوند می‌فرماید «إِنَّ الشَّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ»<sup>٤٥</sup> و نیز می‌فرماید «والكافرون هم الظالمون»<sup>٤٦</sup> و «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»<sup>٣٧</sup> هنگامی که این آیه نازل شد، اصحاب رسول خدا ﷺ محزون شدند و به رسول خدا ﷺ عرض کردند: «أَيُّنَا لَمْ يَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ؟ قَالَ ﷺ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَظُنُّونَ، إِنَّمَا هُوَ مِنْ قَوْلِ لَقْمَانَ لَابَنِهِ «يَا بَنِي لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشَّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ»»<sup>٣٨ ٣٩</sup>

و نیز خداوند می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُفْرِهِمْ وَلَئِن يَدْعُهُمْ رَبُّكَ فَأَنْتُمْ مَأْمُورُونَ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»<sup>٤٠</sup> و می‌فرماید: «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ أَمَنَ اللَّهُ عَلَيِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ»<sup>٤١</sup> و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَيِ اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَيِ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيِ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>٤٢</sup>

این دسته از آیات در مورد کفار و مشرکان است و همچنین آیات زیر نیز در مورد کفار و مشرکان است: مثلاً خداوند از قول آنها می‌فرماید: «قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نَسُوْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمِينَ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدْقٍ حَمِيمٍ»<sup>٤٣</sup> و نیز می‌فرماید «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»<sup>٤٤</sup> سیاق آیه اخیر به طور واضح دلالت دارد که این آیه در مورد کفار است، زیرا ابتدای آیه در مورد مشرکان است و خداوند در آن می‌فرماید: «وَيُعْبَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ».

از آیات فوق و همچنین با در نظر گرفتن این دسته از آیات: «وَأَنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلٰی ظُلْمِهِمْ»<sup>۵۵</sup> و «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلٰی أَنفُسِهِمْ لَاتُحْسَبُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنْبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>۵۶</sup> و آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ»<sup>۵۷</sup> پی می‌بریم که مقصود از ظالمین در آیه مورد بحث (ما لِلظَّالِمِينَ مِن حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ)، کفار و مشرکان اند که از رسیدن به شفاعت در روز قیامت محروم‌اند؛ بنابراین آیه نمی‌تواند در مورد مؤمنان ظالم باشد. علاوه بر تحلیل درونی آیات قرآن، مفسران فریقین نیز بر این مطلب اجماع دارند که منظور از آیه «ما لِلظَّالِمِينَ مِن حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ»، کفار و مشرکان هستند.<sup>۵۸</sup>

همچنین صرف نظر از پاسخ اول، گفته زمخشری در خصوص جمله «وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ»، مبنی بر اینکه نفی شامل شفاعت و طاعت با هم می‌شود، نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا وقتی کسی می‌گوید: «و ما عندی کتاب بیاع»، از این سخن لازم نمی‌آید که او اصلاً کتابی ندارد، بلکه چیزی که از این جمله می‌فهمیم این است که او کتابی برای فروش ندارد. پس در مورد آیه هم می‌گوییم مطاع بودن شفاعت (یعنی حتمی بودن پذیرش شفاعت)، مورد نفی قرار گرفته است نه اصل شفاعت، چون در این صورت لازم می‌آید مطاع (شفیع)، فوق مطیع که خداوند باشد قرار گیرد و این درست نیست؛ چون هیچ‌کس بالاتر از خداوند کریم نیست.<sup>۵۹</sup> پس اگر خداوند شفاعت را مورد پذیرش قرار می‌دهد، صرفاً بر اساس لطف و رحمت اوست. بنابراین، آیه اصل شفاعت را انکار نمی‌کند، بلکه مطاع بودن آن را به طور حتم مورد نفی قرار می‌دهد و این مطلبی است که همه بر آن اتفاق دارند.

۴. «...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَن ارْتَضَى...»<sup>۶۰</sup>

معتزله به این آیه برای اثبات مدعای خود مبنی بر اینکه شفاعت به مؤمنان فاسق نمی‌رسد، استدلال می‌کنند، چون عمل آنها مورد رضایت پروردگار نیست. قاضی عبدالجبار می‌گوید:

الآية تدل على أن الشفاعة لا تكون إلا لمن كانت طرائقه مرضية

وأن الكافر والفاسق ليسا من أهلها.<sup>۶۱</sup>

#### بررسی

به نظر می‌رسد رضایت در این آیه مربوط به اصل اعتقاد و توحید است (در مقابل کفر و شرک که اصلاً مورد رضایت خداوند قرار نمی‌گیرد، چون خداوند می‌فرماید: «وَلَا يُرِضِي لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»)<sup>۶۲</sup> به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أِذْنُ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرِضَى لَهُ قَوْلًا».<sup>۶۳</sup> بنابر اینکه «من» در آیه مفعول باشد، معنای «ورضى له قولًا» همان مفاد کلمه توحید (لا

إله إلا الله) خواهد بود، که در این صورت نمی‌توان شفاعت را برای عاصیان منکر شد، چون آنها به توحید و اصول دیگر آن اعتقاد دارند. اما اگر «من» را بنا بر بدلیت مرفوع بخوانیم و شفاعت را در تقدیر بگیریم (یعنی این طور بخوانیم «لا تنفع الشفاعة إلا شفاعته من أذن له الرحمن و رضی له قولاً»)<sup>۶۴</sup> در این صورت آیه از محل استدلال خارج است، زیرا شرط و رضایت شافع را مطرح می‌کند نه مشفوع له را.

در مورد اینکه رضایت در آیه به اصل ایمان و کلمه توحید تعلق دارد، در منابع فریقین نیز روایاتی وجود دارد. از ابن عباس در مورد آیه «إِذَا لِمَن ارْتَضَى» روایت شده که می‌گوید: «الذین ارتضى لهم شهادة أن لا إله إلا الله.»<sup>۶۵</sup> از امام رضا<sup>ع</sup> نیز در مورد معنای آیه «إِذَا لِمَن ارْتَضَى» سؤال شد: مراد چه کسانی هستند؟ فرمودند: «لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه.»<sup>۶۶</sup>

۵. «أمن حقّ عليه كلمة العذاب أفأنت تتقدّم من في النار.»<sup>۶۷</sup>

معتزله معتقدند فاسق یکی از کسانی است که عذاب بر آنها حتمی شده است؛ لذا پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> نمی‌تواند او را به وسیله شفاعت از آتش خارج کند. قاضی عبدالجبار می‌گوید:

الآية تدل على أن من أخبر الله تعالى أنه يعذبه لا يخرج من النار، فإذا صحّ أنه أخبر بذلك في الفجار والفساق فيجب ذلك فيهم... ويدل أيضاً على أنه لا يشفع لهم، لأنه لو شفع لهم لوجب أن يكون منقذاً من النار وقد نفى الله تعالى عنه ذلك.<sup>۶۸</sup>

### بررسی

به نظر می‌رسد این حتمیت عذاب صرفاً از آن کفار و مشرکان باشد، چون خداوند در مورد آنها فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وظلموا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم طريقاً»<sup>۶۹</sup> و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۷۰</sup> و بر عکس در مورد غیر آنها (کفار و مشرکان) یعنی مؤمنان می‌فرماید: «قل يا عبادي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ لَا تَهِنُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>۷۱</sup> و «وَأَنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَيَّ ظَلْمِهِمْ»<sup>۷۲</sup> و «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۷۳</sup> (ذلک اشاره به شرک است). این آیات دلیل بر آن است که حتمیت عذاب برای مؤمنان نیست، گرچه مرتکب کبیره هم شده باشند.

مفسران نیز بر این معنا که آیه در مورد کفار و مشرکان است، تأکید دارند.<sup>۷۴</sup> زمخشری که خود یکی از بزرگان معتزله است، آیه مورد بحث را به صورت تلویحی در مورد کفار و مشرکان پذیرفته تا جایی که می‌گوید:

نزل استحقاقهم (کسانی که عذاب برای آنها حتمی است) العذاب  
وهم في الدنيا منزلة دخولهم النار حتى نزل اجتهاد رسول الله ﷺ وكده  
نفسه في دعائهم الى الايمان منزلة اتقاهم من النار...<sup>۷۵</sup>

زیرا این کفار و مشرکان هستند که نیاز به دعوت به سوی ایمان دارند و پیامبر اکرم ﷺ در این راه زحمت و مشقت فراوان متحمل شدند و حتی می‌خواستند کسانی را که به خاطر لجاجتهایی که از خود نشان می‌دادند عذاب برای آنها حتمی شده بود، نیز به اسلام و ایمان دعوت نمایند، اما خداوند می‌دانست این کار دیگر فایده ندارد، زیرا آنها تمام روزنه‌ها را به وسیله اعمال خود بسته بودند.

## ب) دلیل عقلی

معتزله علاوه بر دلایل نقلی<sup>۷۶</sup>، برای اثبات مدعای خود مبنی بر اینکه شفاعت از آن مؤمنان با عمل است نه از آن مرتکبان کبائر، به دلیل عقلی نیز تمسک کرده‌اند. عمده دلیل آنها در این باب، قبیح بودن عقلی تخلف وعید (وعده عذاب به مرتکب کبیره و خلودش در جهنم) است. به این ترتیب، آنان شفاعت را برای مرتکب کبیره منتفی می‌دانند و می‌گویند:

خدای سبحان به مرتکب کبیره وعده کیفر (وعید) داده است. پس اگر او را کیفر ندهد، از وعید خود تخلف کرده است و در خیرش دروغ گفته است (العیاذ بالله) و این هر دو ناممکن است.<sup>۷۷</sup>

قاضی عبدالجبار در این باره می‌گوید: «إن الله توعده للعصاة بالعقاب... وأنه يفعل ما توعده عليه ولا يجوز عليه الخلف والكذب.»<sup>۷۸</sup> وی همچنین می‌گوید:

شفاعت کردن کسانی که در حال فسق و پیش از آنکه توبه کنند از دنیا رفته‌اند، مانند شفاعت کردن کسی است که فرزند کسی را کشته و آن‌گاه در صدد کشتن خود آن شخص (پدر) برآمده است؛ همان‌گونه که این شفاعت ناپسند است، آن شفاعت هم ناپسند می‌باشد.<sup>۷۹</sup>

## بررسی

در مورد تخلف از وعید و دروغ بودن خبر، بیان کردیم که وعید، حق خدا و مولی است و تخلف از آن در شرایطی نیکو و پسندیده است و همچنین گفتیم که وعید از انشا است نه از اخبار، تا صدق و کذب بر آن صدق کند. اما در مورد مثالی که قاضی آورده، باید بگوییم بهره‌مند شدن

از شفاعت، شرایطی دارد که باید مشفوع له آن را داشته باشد که یکی از آنها مورد رضایت قرار گرفتن پروردگار است.<sup>۸۰</sup>

شخصی که فرزند کسی را کشته، عفو و بخشش از جانب پدر در شرایطی نیکو و پسندیده است، اما اگر همین شخص در صدد کشتن پدر و دیگران است و روح طغیانگر و معصیت کار پیدا کرده باشد، عفو و بخشش در مورد او درست نخواهد بود، زیرا باعث تضییع حقوق دیگران و هرج و مرج در جامعه می‌شود. در مورد شفاعت نیز همین‌گونه است. اگر گناहانی رشته علائق ایمانی به خداوند و روابط روحی با پیامبر ﷺ را پاره کند، مرتکب چنین گناهانی از شفاعت بهره‌مند نخواهند شد.

بنابر بررسیهایی که در دلایل معتزله انجام گرفت، معلوم شد که هیچ کدام از ادله آنها بر مدعایشان دلالت نمی‌کند که شفاعت به مرتکبان کبائر نمی‌رسد و به مؤمنان با عمل اختصاص دارد.

### ب) دیدگاه شیعه و اهل سنت

شیعه و اشاعره (اهل سنت) معتقدند که شفاعت به مرتکبان کبائر که به دلیلی نتوانسته‌اند قبل از موت، توبه کنند، می‌رسد. شیخ مفید رحمته در این باره می‌گوید:

اتفقت الإمامية على أن رسول الله ﷺ يشفع يوم القيامة لجماعة من مرتكبي الكبائر من أمته و أن أمير المؤمنين عليه السلام يشفع في أصحاب الذنوب من شيعة...<sup>۸۱</sup>

سیدمرتضی رحمته نیز می‌گوید:

وشفاعته النبي ﷺ إنما هي في إسقاط عقاب المعاصي لا في زيادة المنافع، لأن حقيقة الشفاعة تختص بذلك من جهة أنها لو اشركت لكننا شافعين في النبي ﷺ إذا سئلنا في زيادة درجاته و منازله.<sup>۸۲</sup>

شیخ طوسی رحمته نیز می‌نویسد:

... فلا خلاف بين الأمة أن للنبي ﷺ شفاعته وأنه يشفع؛ والشفاعة حقيقتها في إسقاط المضار دون زيادة المنافع والذي يدل على حقيقتها ما قلناه أنها لو كانت حقيقة في زيادة المنافع لكان الواحد منا إذا سئل الله تعالى أن يزيد في كمالات النبي ﷺ و رفع درجاته أن يكون شافعاً فيه و أحدٌ من المسلمين لا يطلق ذلك لالفاظاً ولا معناً. و ليس لأحد أن يقول إنما لم يطلق ذلك لأن الشفاعة يراعى فيها الرتبة، والآخر لا يعتبر فيه

الرتبة، فما يعتبر فيه الرتبة يعتبر بين المخاطب و المخاطب دون ما يتعلق به الخطاب، لأن الواحد منا يقول لفلانمه ألقى الأمير وألقى المحارس ويكون أمراً في الحالين، وإن كان من يتعلق به الأمر أحدهما على الرتبة والآخر دنى الرتبة وكذلك لو اعتبر في الشفاعة الرتبة لوجب اعتبارها بين السائل و المسئول دون من تناوله الشفاعة.<sup>٨٣</sup>

سيد جرجانی می گوید:

اجمع الأمة على ثبوت اصل الشفاعة المقبولة له عليه الصلوة والسلام (و) لكن و هي عندنا لأهل الكبائر من الأمة في اسقاط العقاب عنهم لقوله عليه الصلوة والسلام «شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي» فإنه حديث صحيح وقوله تعالى «واستغفر لذنبك وللمؤمنين و المؤمنات» أي ولذنب المؤمنين، لدلالة القرآنية السابقة.<sup>٨٤</sup>

امام ابو حفص می گوید:

والشفاعة ثابتة للرسول والأخيار في حق الكبائر بالمستفيض من الأخبار.<sup>٨٥</sup>

ابن تیمیه نیز می گوید:

اجمع المسلمون على أن النبي ﷺ يشفع للخلق يوم القيامة بعد أن يسأله الناس ذلك وبعد أن يأذن الله في الشفاعة. ثم أهل السنة و الجماعة متفقون على ما اتفقت عليه الصحابة... أنه يشفع لأهل الكبائر ويشفع أيضاً لعموم الخلق....<sup>٨٦</sup>

### دلایل شیعه و اهل سنت

شیعه و اهل سنت به دلایلی چند برای اثبات دیدگاه خود مبنی بر اینکه شفاعت از آن مرتکبان کبائر است تمسک می کنند. البته عمده دلیل آنها در این خصوص، روایاتی است که در منابع فریقین آمده است.

### الف) احادیث

١. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»<sup>٨٧</sup>؛ «شفاعتي لأهل الكبائر

من أمتي».<sup>٨٨</sup>

طهر

سال هفتم - شماره ٢٥ - بهار ١٣٨٧



۲. و نیز می‌فرماید: «لکل نبی دعوة مستجابة فتعجل کل نبی دعوته وانی اختبأت دعوتی شفاعة لأمتی وهی نائلة من مات منهم لا یشرك بالله شیئاً».<sup>۸۹</sup>

۳. همچنین می‌فرماید: «اعطیت خمساً... واعطیت شفاعة فادخرتها لأمتی فهی لمن لا یشرك بالله شیئاً».<sup>۹۰</sup>

۴. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «إذا کان یوم القیامة نشفع فی المذنبین من شیعتنا، فأما المحسنون فقد نجاهم الله».<sup>۹۱</sup>

۵. و همچنین از ایشان روایت است که فرمود: «المؤمن مؤمنان: فمؤمن صدق بعهد الله و وفی بشرطه وذلك قول الله عزوجل «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» فذلك الذی لاتصیبه أهوال الدنیا وأهوال الآخرة وذلك ممن یشفع ولا یشفع له، ومؤمن كخامة الزرع تعوج احياناً وتقوم احياناً، فذلك ممن تصیبه أهوال الدنیا وأهوال الآخرة وذلك ممن یشفع له ولا یشفع».<sup>۹۲</sup>

#### یک شبیهه

معتزله معتقدند همه احادیثی که در مورد شفاعت وارد شده، اخبار آحاد است و به حد تواتر نرسیده است. مسئله شفاعت که امری اعتقادی است نیز باید به وسیله احادیث علم‌آور (اخبار متواتر) به اثبات برسد، اما فرض بر این است که احادیث در این خصوص متواتر نیستند؛ لذا شفاعت مرتکب کبیره منتفی است.<sup>۹۳</sup>

#### بررسی

معتزله، هر مسئله‌ای را که مخالف یکی از اصول آنها باشد، اگر قابل تأویل باشد، به تأویل می‌برند و اگر قابل تأویل نباشد، به گونه‌ای مورد تشکیک قرار می‌دهند. از مسائلی که مورد تشکیک آنان قرار گرفته، همین مسئله شفاعت (شفاعت مرتکب کبیره) است که آن را با اصل مخلد بودن فاسق و مرتکب کبیره در جهنم، مخالف می‌دانند؛ لذا آیات شفاعت را به گونه‌ای تأویل نموده‌اند (چنان‌که ملاحظه کردید). اما در مورد احادیث می‌گویند چون احادیث در این زمینه به حد تواتر نرسیده است، شفاعت که امری اعتقادی است به وسیله آنها ثابت نمی‌شود. مسلمانان در خصوص این شبیهه دو گونه پاسخ می‌دهند:

۱. در حوزه اهل سنت، بسیاری از علمای اهل سنت بر متواتر بودن احادیث شفاعت (شفاعت مرتکب کبیره) تأکید دارند. از جمله آنها سبکی در *شفاء السقام*، قاضی عیاض در *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*، و ابن عبدالبر در دو کتابش *التمهید والاستدکار* است.<sup>۹۴</sup>

اما در حوزه شیعی، این امر به طور جدی مورد پذیرش قرار گرفته است و هیچ کس در خصوص احادیث شفاعت چنین تشکیکی نکرده است. صرف نظر از تواتر احادیث در حوزه اهل سنت، می‌گوییم؛ وجود احادیث در منابع فریقین در خصوص شفاعت مرتکبان کبیره، حداقل ما را به تواتر معنوی می‌رساند؛ زیرا هیچ انگیزه‌ای در مورد تبانی بر کذب وجود ندارد.<sup>۹۵</sup>

۲. بر فرض اینکه احادیث در مورد شفاعت، اخبار آحاد باشد، در مورد عدم پذیرش آنها بین علما، اتفاق رأی وجود ندارد. برخی خبر واحد را پذیرفته‌اند و آن را مصداقی از «علم عادی» می‌دانند.<sup>۹۶</sup> برخی دیگر آن را نپذیرفته‌اند<sup>۹۷</sup> و برخی دیگر تفصیل قائل شده‌اند.<sup>۹۸</sup>

بنابراین نمی‌توان به طور قطع، یکسره آن را رد کرد. به نظر می‌رسد خبر صحیح از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام گرچه به حد تواتر نرسد، اطمینان‌آور است (اگرچه باعث علم قطعی صد در صد نشود) و عقلاً بر چنین خبری ترتیب اثر می‌دهند.

## ب) دلیل عقلی

برای اینکه این دلیل روشن شود، لازم است چند مقدمه را ذکر کنیم:

۱. شفاعت مسئله‌ای عرفی است نه یک اصطلاح؛ عرف هم آن را به معنای وساطت و ضمیمه کردن شخص یا چیزی با چیز دیگر برای جبران نقصان و کمبودها به کار می‌برد. این مسئله هم در اذهان بت‌پرستان بوده و هم در اذهان اهل کتاب و هم در اذهان مسلمانان بوده است. البته کفار بتها را ضمیمه خود و اعمال خود می‌کردند که این فکر درست نیست، زیرا بتها صلاحیت این کار را ندارند: «فما تنفعهم شفاعتة الشافعين».<sup>۹۹</sup>

همچنین اهل کتاب معتقد بودند و می‌گفتند: «ما فرزندان پیامبرانیم و پدرانمان شفاعت‌مان خواهند کرد» و این وسیله‌ای برای ارتکاب جرائم و ترک وظایف شده بود، و لذا خداوند آنها را از چنین شفاعتی ناامید ساخت: «واتقوا يوماً لا تحزى نفس عن نفس شيئاً ولا يقبل منها شفاعتة».<sup>۱۰۰</sup>

مسلمانان هم رسول خدا ﷺ و صالحان را شفیع خود می‌دانند و آنها را ضمیمه اعمال خود می‌کنند تا باعث نجات و جبران کمبودهای آنها شوند. عرف هرگز شفاعت را به معنای رفع درجه و ازدیاد به کار نمی‌برد.

۲. این شفاعت برای گناهان کوچک نیست، زیرا خداوند در مورد آنها فرموده: اگر از گناهان بزرگ دوری کنید، گناهان کوچکتان خود به خود بخشیده می‌شوند.<sup>۱۰۱</sup>

۳. همچنین این شفاعت برای گناهایی که بعد از آنها توبه کرده‌اند، نیست؛ زیرا خداوند این گناهان را به وسیله توبه مورد بخشش قرار می‌دهد: «هو الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ».<sup>۱۰۲</sup>

بنابراین نتیجه می‌گیریم که شفاعت برای گناهایی است که خداوند برای آنها مجازات قرار داده (یعنی گناهان کبیره)، اما با توجه به عظمت رسول خدا ﷺ که همواره به فکر گناهکاران امت خود بود، خداوند این مقام یعنی مقام شفاعت را به او داد تا بتواند امت خود را که به نحوی نتوانسته‌اند در دنیا توبه کنند، مورد شفاعت خود قرار دهد. امید است که این شفاعت نصیب ما هم شود.

آمین.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بی نوشتہا:

۱. قجر: ۳.
۲. خلیل بن احمد الفراهیدی، کتاب العین، تحقیق، الدكتور مهدی المخزومی، مؤسسہ دار الہجرۃ، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۶۰.
۳. الراغب الاصفہانی، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴، ص ۲۶۳.
۴. رسائل المرتضیٰ، ج ۲، ص ۲۷۳.
۵. للقاضی عضدالدین الایجی، السید الشریف علی بن محمد الجرجانی، شرح المواقف، بی نا، بی تا، ص ۳۱۲.
۶. این مطلب در مبحث دیدگاها به طور تفصیلی بیان شده است.
۷. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، مکتبہ وہبہ، ۱۳۸۴، ص ۶۸۸.
۸. همان، ص ۶۹۰.
۹. در مورد حد و حقیقت ایمان در میان علمای مسلمان چہار دیدگاہ وجود دارد: ایمان همان تصدیق قلبی است (جعفر سبحانی، معادشناسی در یرتو کتاب سنت و عقل، ترجمہ علی شیروانی، انتشارات الزہراء علیہ السلام، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶-۱۶۷). ایمان همان تصدیق کردن با قلب و زبان است (علامہ حلّی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق، حسن زاده آملی، مؤسسہ نشر اسلامی، ۱۴۱۷، ص ۲۷۰).
- ایمان همان اقرار بہ زبان است (ابن حزم الظاہری، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، مطبعتہ محمد علی صبیح، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۲۰۶). ایمان عبارت است از اقرار بہ زبان و باور قلبی ہمراہ با عمل (انجام دادن طاعات و دوری از چیزهای قبیح و ترک چیزی کہ از آن نہی شدہ است). بنابراین دیدگاہ، عمل عنصری اساسی و حقیقی در قوام ایمان است (دیدگاہ معتزلہ، شرح الاصول الخمسة، ص ۱۳۹).
۱۰. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ص ۱۳۵-۱۳۶.
۱۱. بقرہ: ۲۷۷؛ یونس: ۱۰؛ ہود: ۲۳؛ کہف: ۳۰.
۱۲. توبہ: ۱۱۹.
۱۳. طہ: ۱۱۲.
۱۴. بقرہ: ۱۷۸.
۱۵. علامہ مجلسی، بحار الانوار، مؤسسہ الوفاء بیروت، ۱۴۰۳، ج ۶۶، ص ۱۶؛ مسلم بن الحجاج النیسابوری، صحیح مسلم، دار الفکر بیروت، بی تا، ج ۱، کتاب الایمان، باب من مات لا یشرک...، ص ۵۳.
۱۶. بقرہ: ۴۸.
۱۷. قاضی عبدالجبار، متشابہ القرآن، دارالنصر للطباعۃ، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۹۰-۹۱.
۱۸. زمخشری، الکشاف، دارالفکر للطباعۃ و النشر و التوزیع، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۲۷۹.
۱۹. این روایت در منابع فریقین آمدہ کہ بعداً در مورد آن بحث خواهیم کرد.
۲۰. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۴.
۲۱. تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۳.

طہ

سال ہفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

۵۲

۲۲. تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۰.
۲۳. محمدبن جریر الطبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دارالفکر بیروت، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲۴. جمال الدین عبدالرحمن بن علی الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق، محمدبن عبدالرحمان، دارالفکر بیروت، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷۷.
۲۵. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، دارالمعرفة بیروت، ۱۴۱۲.
۲۶. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تحقیق الشیخ حسین الاعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سلیمان بن الأشعث السجستانی، سنن ابی داود، تحقیق سعید محمدالحام، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۳۷؛ صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۴۵؛ صحیح ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱؛ الامام احمد بن حنبل، مسند احمد، دار صادر، بیروت، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۳؛ و... .
۲۷. بقره: ۲۵۴.
۲۸. فصلت: ۷-۶.
۲۹. تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۳۸۴.
۳۰. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۸.
۳۱. رک: دلائل الاعجاز فی القرآن، شیخ عبدالقاهر جرجانی، ص ۲۴۳ و ۲۴۶.
۳۲. لقمان: ۱۳.
۳۳. هود: ۱۹-۱۸.
۳۴. تفسیر فخر رازی، ج ۶ ص ۲۲۳.
۳۵. مدثر: ۴۸-۴۶.
۳۶. شعراء: ۹۶-۱۰۱.
۳۷. بقره: ۴۸.
۳۸. بقره: ۲۵۳.
۳۹. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۸۷.
۴۰. غافر: ۱۸.
۴۱. متشابه القرآن، ج ۲، ص ۶۰۰.
۴۲. بقره: ۲۷۰.
۴۳. انبیاء: ۲۸.
۴۴. تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۴۲۱-۴۲۲.
۴۵. لقمان: ۱۳.
۴۶. بقره: ۲۵۴ (و با توجه به اینکه قاضی این جمله را از بقیه جملات آیه جدا کرده و آن را مبتدا و خبر گرفته است).
۴۷. انعام: ۸۲.

۴۸. لقمان: ۱۳.
۴۹. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۴.
۵۰. نساء: ۱۶۸.
۵۱. اعراف: ۴۴-۴۵.
۵۲. هود: ۱۸-۱۹.
۵۳. شعراء: ۹۶-۱۰۱.
۵۴. حج: ۷۱.
۵۵. رعد: ۶.
۵۶. زمر: ۵۳.
۵۷. نساء: ۴۸.
۵۸. شیخ طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۶۵ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۱۰، ص ۷۷؛ الوسی، روح المعانی، ج ۲۴، ص ۵۹؛ طبری، تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۳؛ ابن جزی، التسهیل لعلوم التنزیل، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۸؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق لجنة من العلماء، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۴۳۳.
۵۹. رک: تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۳۲؛ شیخ طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۶۵.
۶۰. انبیاء: ۲۸.
۶۱. متشابه القرآن، ج ۲، ص ۴۹۹.
۶۲. زمر: ۷.
۶۳. طه: ۱۰۹.
۶۴. زمخشری هر دو احتمال را در مورد «من» ذکر کرده است (تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۵۵۴).
۶۵. تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۳۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۸۱؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۲، ص ۱۶۰؛ و....
۶۶. الجوزی، نورالثقلین، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۴۲۳.
۶۷. زمر: ۱۹.
۶۸. متشابه القرآن، ج ۲، ص ۵۹۲.
۶۹. نساء: ۱۶۸.
۷۰. همان، ۴۸.
۷۱. زمر: ۵۳.
۷۲. رعد: ۶.
۷۳. نساء: ۴۸.
۷۴. طبری، تفسیر طبری، ج ۲۳، ص ۲۴۶؛ شیخ طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۱۷؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۱۷، ص ۱۱؛ قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۴۴؛ فیض کاشانی، التفسیر الصافی، تحقیق الشیخ حسین

طبری

سال هفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

۵۴

الاعلمی، مکتبۃ الصدر، تهران، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۳۱۸؛ محمدبن علی بن محمد الشوکانی، *فتح القدر*، عالم الکتب، بی تا، ج ۴، ص ۴۵۶؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۸، ص ۳۹۲؛ طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۷، ص ۲۵۰ و ...

۷۵. *تفسیر زمخشری*، ج ۳، ص ۳۹۳.

۷۶. دلایل نقلی آنها را از قرآن نقد و بررسی کردیم، اما آنان از روایات دلیلی را بر مدعای خود نیاورده اند، زیرا روایات بر عکس، عقیده آنها را سست و بی پایه می کند، چون خواهیم گفت که در روایات، شفاعت از آن مرتکبین کبائر دانسته شده است. ما این روایات را در بخش بعدی خواهیم آورد.

۷۷. عبدالرحمن الأیجی، *المواقف فی علم الکلام*، ج ۸، ص ۳۷۶.

۷۸. *شرح الاصول الخمسة*، ص ۱۳۵-۱۳۶.

۷۹. همان، ص ۶۸۸.

۸۰. مانند آیه «وکم من ملک فی السماوات لا تغنی شفاعتهم شیئاً الا من بعد ان یأذن الله لمن یشاء ویرضی» نجم: ۲۶ و آیه «ولا یشفعون الا لمن ارتضی» انبیاء: ۲۸.

۸۱. شیخ مفید، *اوائل المقالات*، تحقیق ابراهیم الانصاری الزنجانی، دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴، ص ۴۷.

۸۲. سیدمرتضی، *رسائل المرتضی*، تحقیق السیداحمد الحسینی، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۱۷.

۸۳. شیخ طوسی، *الاقتصاد*، منشورات مکتبۃ جامع چهلستون، طهران، ۱۲۶-۱۲۷.

۸۴. للقاضی عضدالدین الإیجی، السیدالشریف علی بن محمد الجرجانی، *شرح المواقف*، ص ۳۱۲.

۸۵. *شرح العقائد النسفیة*، ص ۱۴۸.

۸۶. *مجموعه الرسائل لابن تیمیة*، مطبعة المنار بمصر، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۱۰.

۸۷. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۷۴، ج ۴۹۶۳، ۴۹۶۴؛ الشیخ الحر العاملی، *وسائل الشیعة*، تحقیق عبدالرحیم الریانی الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۵، ص ۳۳۴، ج ۲۰۶۶۸، ص ۳۳۵، ج ۲۰۶۷۵.

۸۸. *سنن ابی داود*، ج ۴، ص ۲۳۶، کتاب السنة، باب فی الشفاعۃ، ج ۴۷۳۹؛ محمدبن عیسی الترمذی، *سنن الترمذی*، تحقیق عبدالوهاب، عبداللطیف، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۵۳۹، کتاب صفة القيامة، باب ما جاء فی الشفاعۃ، ج ۲۴۳۵، (وی در مورد این حدیث می گوید: «حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه») و ج ۴، ص ۵۴۰، کتاب صفة القيامة، باب ما جاء فی الشفاعۃ، ج ۲۴۳۶؛ محمدبن یزید القزوینی، *سنن ابن ماجه*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۴۱، کتاب الزهد، باب ذکر الشفاعۃ، ج ۴۳۱۰؛ ابن حبان در *صحیح خود*، ج ۱۴، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ حاکم در *مستدرک*، ج ۱، ص ۶۹، وی می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یجراه» و ...

۸۹. *صحیح مسلم*، ج ۱، ص ۱۳۱؛ *سنن ابن ماجه*، ج ۲، ص ۱۴۴۰، ج ۴۳۰۷؛ *سنن ترمذی*، ج ۵، ص ۲۳۸، ج ۳۶۷۲، وی می گوید: «هذا حدیث حسن صحیح»؛ *امالی شیخ طوسی*، ص ۳۸۰، ۶۶/۸۱۵ (با کمی تفاوت).

۹۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۸، ص ۲۵۸.
۹۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۹.
۹۲. الشیخ الكلینی، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۱.
۹۳. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ۷۶۹-۷۷۰.
۹۴. جعفر الکتانی، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، تحقیق شرف حجازی، دارالکتب السلفیة، مصر، بی تا، ص ۲۳۴-۲۳۵.
۹۵. این مسئله یکی از مواردی است که به عکس توهم ذهبی که فکر شیعه را مأخوذ از فکر معتزله می داند، شیعه در جهت مخالف معتزله قرار دارد، لذا هیچ داعی بر کذب وجود ندارد.
۹۶. آیت الله خوئی، البیان، ص ۳۹۸؛ آیت الله معرفت، التفسیر والمفسرون، ترجمه علی خیاط، ج ۲، ص ۲۲-۲۳؛ احمد محمد شاکر، الباحث المحتث، شرح اختصار علوم الحدیث، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳، ص ۳۷.
۹۷. شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴؛ علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۲.
۹۸. آیت الله جوادی آملی، تسنیم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۸.
۹۹. مدثر: ۴۸.
۱۰۰. بقره: ۴۸.
۱۰۱. نساء: ۳۱.
۱۰۲. شوری: ۲۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

طلوع